

یادمان

درفقدان «ایرج کریمی»

عمیق مثل «بازن»



داریوش مهرجویی

● با شنیدن خبر درگذشت ایرج کریمی، غافلگیر و به شدت غمگین شدم. به گمانم او یکی از بهترین نویسندگان و منتقدان سینمایی ما بود. با عشق و شیفتگی سراغ فیلم‌هایی که ارزش تقدیرکردن داشت می‌رفت و از دل آنها معانی و مفاهیمی بیرون می‌کشید و گاهی از مؤلف اثر پیشی می‌گرفت. درست مثل آندره بازن و همتای ایرانی‌اش پرویز دویلی. بازن در نقد فیلم دزد دوچرخه دسیکا، چنان با قدرت و دقیق نوشت که برای خود دسیکا هم حیرت‌آور بود. ی‌ا نقدی که دویلی، به فیلم پیروی دیوانه ژان لوک گدار نوشت که یکی از نمونه‌های عالی نقد اثر است. این همان نکته‌ای است که افرادی مثل ژاک دریدا، از آن با عنوان مرگ مولف یاد می‌کنند. کریمی وقتی به سراغ فیلمی می‌رفت، فارغ از اینکه خالق اثر کیست، با تمام وجود در اثر غرق می‌شد. نمونه‌اش نقدی است که بر فیلم درخت کلابی من نوشت. تأملات عمیقی در باره این فیلم داشت و نوشته‌اش متن شعرگونه‌ای بود سرشار از عمق و معنا. او برخلاف بعضی‌ها دچار تصلب ذهنی و کینه‌توزی نبود. نقدهایش از عمق کمیابی برخوردار بودند و من همیشه به لذت نوشته‌هایش را می‌خواندم. مباحث تئوریک که او می‌نوشت از بهترین نمونه‌های تحلیل اثر در ادبیات سینمایی ایران هستند. متأسفانه فیلم‌هایش را ندیده‌ام ولی اطمینان دارم آثار سینمایی او نیز همسنگ نوشته‌هایش هستند و از عمق و معنا برخوردارند. از فقدان رود هنگام او به‌شدت متأسفم و جای خالی‌اش را با تمام وجود حس می‌کنم. این ضایعه را به تمام نویسندگان و منتقدان سینمایی و همچنین خانواده محترمش از صمیم قلب تسلیت می‌گویم.

ایرج کریمی و معنای غریب «مرگ»

همه نسل‌ها، جادو دارند



حمیدرضا شعبانی
مدیر نشر دف

● وقتی درباره «مرگ» کسی حرف می‌زنیم، اغلب درباره «زندگی» او سخن می‌گوییم.

گری جان

دوره‌ای پُرنگامه و در شرایطی که دولت‌ها، منابع و ثروت‌های بیکرانی را صرف می‌کنند تا به‌عنوان بزرگ‌ترین تاجران دنیا، بیهودگی را در نسل‌های نو رواج دهند و درحالی‌که تبلیغات پُرهزینه آنها از هر طرف ما را احاطه و گاه مغلوب کرده است، نویسندگان و متفکرانی از هر نسل پیدا می‌شوند که با جادوی مدادهای ارزان‌قیمت‌شان به زیورتم وازه‌ها و لحظه‌های زندگی معنا می‌بخشند. فکر می‌کنم جادوی ایرج کریمی نیز این بود که وقتی قلمش را برمی‌داشت، ثنری مُشره و اغلب به‌دور از هرگونه افراط و تفریط می‌آفرید و با این شیوه مؤثر، ارزش اندیشه را یادآور می‌شد؛ اندیشه‌هایی که با جادوی مدادهای ارزان‌قیمت‌شان به ذهن انسانی و شگفتی‌های زندگی... من به‌عنوان ناشر آخرین آثار نوشتاری‌اش، این فرصت را یافتم تا بخشی از زندگی‌ام را با تجربه‌اشانی‌با او سپری کنم، که چقدر از این بابت خرسندم. تجربه تولید دو عنوان کتاب «ده سال با هملت» و «تولستوی و مرگ» (تفسیر داستان مرگ ایوان ایلیچ که امیدوارم آبان‌ماه امسال برای مخاطبانش عرضه شود) فرصتی مغتنم در زندگی حرفه‌ای من بود که آن را مرهون دوست مشترک‌مان، علی منصوری هستم.

روزی که کتاب تولستوی و مرگ را از ایرج گرفتم، گفت‌وگویی کم‌وبیش طولانی درباره عنوان آن آغاز شد و همان روز دانستم که «مرگ» برای او، واجد مفهومی روشن و قاطع نیست (همچنان‌که برای خود من؛ تا به امروز!). هردو پذیرفتیم که تا پایان مراحل پیش‌تولید کتاب فرصت تصمیم‌گیری درباره عنوان آن را باز نگذاریم. چنین می‌پنداشتیم که عنوان تولستوی و مرگ به لحاظ مفهومی عنوانی وسیع و احیاناً برای مخاطبان دست‌نیافتنی است. در انتخاب آخرین گزینه‌ها، واژه «موهبت» (the Gift) برگرفته از جُستارها و نوشته‌های ژاک دریدا درباره مرگ، به پاسخ معمای ما نزدیک می‌شد و احیاناً می‌توانستیم کتاب را «تولستوی و موهبت مرگ» بنامیم. من فارسی آن را از دوست دیگری؛ مرتضی مابشری وام گرفته بودم. او یکی از پژوهش‌گران فلسفه ذهن در دانشگاه هاروارد است. وقتی با ایرج باقی بماند، البته به آن وفادار خواهیم بود.

به گمانم، او باز به طرزِی جادویی این‌بار از شرایط خاص جسمانی‌اش بهره گرفت و همچنانکه شغلش اندیشیدن و فهمیدن بود، در آخرین روزهای زندگی به وسعت معنای غریب «مرگ» نیز دست یافت.

روزنامه «شرق» در صفحه ۱۱ روز شنبه، گفت‌وگویی را را رضا کیانیان با عنوان «پرتو مولانا در سینمای ما کجاست» منتشر کرد. متن این گفت‌وگو در همان روز در رسانه‌های رسمی و فضای مجازی مورد استفاده قرار گرفت و بازخوردهایی از صحبت‌های این بازیگر در پی داشت.

او در این مصاحبه به مسائل مختلفی همچون سرنوشت فیلم‌هایی که هنوز مجبور اکران ندارند، تشکیل گروه هنر و تجربه، ایجاد مدرسه ملی... پرداخته بود. کیانیان در ابتدای گفت‌وگوی خود با انتقاد از اینکه تاکنون فرصتی برای ملاقات با حجت‌الله ایوبی، رئیس سازمان سینمایی کشور، فراهم نشده، گفته است: «حدود شش‌ماه پیش، به دفتر آقای ایوبی رفتم و از منشی ایشان یک وقت ملاقات خواستم. هنوز این وقت را به من نداده‌اند. اگر به من رضا کیانیان وقت ندهند پس به چه کسی می‌خواهند وقت بدهند؟ آقای ایوبی از سوی دیگر شمارۀ تلفنش را به من داده و گفته هروقت کاری داری به من زنگ بزن. من زنگ زدم و به ایشان گفتم من به دفتر شما رفتم و وقت ملاقات خواستم ولی هنوز خبری نشده! آقای ایوبی به من گفت: اصلاً یک قرار ناهار می‌گذاریم و صحبت می‌کنیم. ولی این قرار ناهار هنوز گذاشته نشده است. من چندماه باید پشت در اتاق ایشان صبر کنم تا این قرار گذاشته شود؟ آیا من باید بروم پشت آن در بست بنشینم؟ و مثل بچه‌پنیم‌ها وقت ملاقات بخواهم؟ من که با حکم و بخش‌نامه بازیگر نشده‌ام. ولی آقای ایوبی مثل هر بازیگر دیگری با بخش‌نامه و حکم، مدیر شده‌اند و با یک حکم و بخش‌نامه هم می‌توانند از این شغل کنار بروند. ایشان باید یادشان باشد اگر سینماگران نباشند، معاونت سینمایی به دردی نمی‌خورد. این‌همه معاونت که در وزارت ارشاد است اعم از معاونت مطبوعاتی، معاونت سینمایی و معاونت هنری و...».

او در ادامه، بعد از طرح این موضوع، به سراغ ماهیت سازمان

رضا کیانیان به «شرق» چه گفت؟

بازتاب‌های یک گفت‌وگو

سینمایی رفته است: «ما بعد از بازگشایی خانه سینما، جلسه‌ای با مسئولان وزارت ارشاد داشتیم و من سؤالاتی را مطرح کردم. از جمله از آقای ایوبی پرسیدم شما وقتی به معاونت سینمایی وزارت ارشاد منصوب شدید، چرا همچنان سازمان سینمایی را حفظ می‌کنید، سازمان سینمایی میراث کسانی بود که با سینما دشمن بودند. سازمان سینمایی میراث کسانی است که خانه سینما را بستند. سازمان سینمایی میراث کسانی بود که کوپن بین هنرمندان پخش می‌کردند و گداپروری می‌کردند و کیسه برنج و روغن می‌دادند! آقای ایوبی، سازمان سینمایی میراث آن نوع مدیریت است شما چرا ادامه‌اش دادی و حفظش کرده‌ای؟ سازمان سینمایی میراث دولتی است که سازمان برنامه و بودجه را منحل کرد! من همان روز اینها را از آقای ایوبی پرسیدم و هنوز که هنوز است کسی جواب این سؤال را به من نداده است. یک نفر باید به من بگوید سازمان سینمایی چه نفعی برای سینمای ایران دارد؟... سازمان سینمایی به ضرر سینمای ایران و به ضرر سیاست‌های کلان نظام جمهوری اسلامی است».

کیانیان همچنین در پاسخ به این پرسش که وضعیت

سینمای ایران در آن سوی مرزها چگونه است، چنین پاسخ داده است: «در هشت‌سال گذشته خواستند این هویت مستقل از بین برود و تقریباً هم به خواسته خود رسیدند. برای اینکه در جشنواره‌های مختلف مرتب جای سینمای ایران خالی و خالی‌تر شد. بدنه سینمای ایران هم تضعیف شد. ما با فیلم‌هایی که ساخته بودیم، سال‌ها بود روی هالیوود را کم کرده بودیم. آمدند سینمایی به اسم سینمای فاخر درست کردند. سینمای فاخر، یعنی یک بودجه‌ای در حد فیلم‌های هالیوودی به شما می‌دهیم تا بروید فیلم هالیوودی بسازید!!! ما با فیلم‌های سینمای ایران برنده بودیم، حتی اسکار هم مجبور شد به سینمای ایران جایزه بدهد. جشنواره‌های جهانی مجبور شدند به سینمای ایران جایزه بدهند؛ اما به سینمای فاخر ما نه جایزه‌ای دادند و نه تحویلش گرفتند. چون از این نوع فیلم‌ها، خیلی بهترش را در انبارهایشان به تعداد زیادی دارند».

بازیگر «آژانس شیشه‌ای» و «خانه‌ای روی آب» صحبت‌های دیگری را در بخش‌های بعدی این مصاحبه انجام داده است که هر یک از رسانه‌ها ضمن بازنشر این گفت‌وگو، تیراهای دیگری برای آن انتخاب کرده‌اند. به‌عنوان نمونه سایت مشرق با تیتَر «رضا کیانیان: آقای روحانی، در سینمای ایران نه از تدبیر خبری هست نه از امید»، این مطلب را منتشر کرده و خبرگزاری خبرآنلاین هم با تیتَر «انتقادهای رضا کیانیان از ایوبی و سازمان سینمایی/ در سینمای ایران نه از تدبیر خبری هست نه از امید»، دست به انتشار این متن زده است.



دولت آبادی: شوریدگی

مشکاتیان نگرانم کرد



شرق: دوستان پرویز مشکاتیان آمدند. هرچند خود او در میان آنها نبود اما آنها با گردآمدن دور یکدیگر، یاد و خاطره این آهنگ‌ساز و نوازنده ستور را زنده کردند. آیین اختتامیه هفته بزرگداشت پرویز مشکاتیان جمعه، ۱۳ شهریور در فرهنگسرای نیاوران برگزار شد. در ابتدای این مراسم که هنرمندانی همچون لوریس چکناواریان، محمود دولت‌آبادی، داوود گنجهای، مجید درخشانی، داریوش پیرنیان، اردشیر کامکار، علی‌اکبر شکارچی، بیژن کامکار، عطاءالله امیدوار، صدیق‌تعریف، محمد سلمانی، گوهر خیراندیش، بهروز رضوی، فرهنگ جولایی، الهام صفوی‌زاده و... حضور داشتند، کلیپی از زندگی هنری پرویز مشکاتیان که توسط خود او روایت می‌شد، پخش شد و در بخش دیگری از این برنامه، محمود دولت‌آبادی، نویسنده شناخته‌شده ایرانی- روی سن آمد: «بخش صحبت‌های پرویز مشکاتیان غم من را دوچندان

کرد. او یک اتفاق بود مثل هر هنرمند دیگری. اتفاق چیزی است مثل رعد. مشکاتیان در رعد خودش آتش گرفت. در آخرین دیداری که با او داشتم، شوریدگی مشکاتیان در آن حدی بود که مرا نگران کرد. انسانی که در این تصاویر می‌بینیم، در کمال خردمندی و آگاهی و بصیرت صحبت می‌کند». به گزارش ایسکانیوز، او سپس به آخرین دیدار خود با این موسیقی‌دان اشاره کرد: «در آن دیدار من را بسیار نگران کرد و در هنگامی که شنیدم یادمانی برای او در حال برگزاری است فکر کردم که اگر بنا باشد صحبتی بکنم چه خواهم گفت و آنچه که می‌گویر نتیجه پرویز مشکاتیان در مقام یک هنرمند بی‌همتااست نه درباره خود او. شوریدگی یکی از تهدیدهای هنرمند است. اگر آن غلیان و شوریدگی نباشد، بی‌گمان چیزی هم از او حاصل نمی‌شود و پرویز مشکاتیان در یک دوره‌ای به این شوریدگی مجال داد. مجال‌دادن هنرمند به شوریدگی یعنی به مد دریا بگویی بیا مرا ببر».

از چشم شرقی

در حاشیه نمایشگاه کتاب مسکو (۲)

چخوف، رونمایی و نشست ادبی

آنها نیست. همین‌طور که با خودم فکر می‌کنم حالا بعد از گرفتن این همه عودس از قبرها بعد از چطور بدوم دانستن زبان روسی بفهمم کدامش مال کدام نویسنده است، چخوف از پشت عینک‌اش زندانه نگاهم می‌کند. وقت‌مان دارد تمام می‌شود. وقت نمی‌کنم قبر آیزنشتاین را هم پیدا کنم. برمی‌گردیم. نشست ادبی ساعت یک شروع می‌شود. اول علی‌اصغر محمدخانی راهبره زیاده‌شن نویسدگان زن در ادبیات داستانی سال‌های اخیر ایران صحبت می‌کند و بعد نوبت می‌رسد به رونمایی ترجمه روسی «شما که غریبه نیستید» هوشنگ مرادی‌کرمانی. در این نشست دو نفر دیگر هم حضور دارند؛ یکی جهانگیر دری که سال‌هاست ساکن روسیه است و زمانی بهترین داستان‌های معاصر فارسی را به روسی ترجمه کرده و دیگری الکساندر پولیشوک ایران‌شناس که مترجم کتاب «شما که غریبه نیستید» است. پولیشوک می‌گوید در نمایشگاه کتاب تهران، اتفاقی به این کتاب مرادی‌کرمانی برخورد کرده و وقتی آن را خوانده احساس کرده که زندگی در یک روس‌تایر شدن در دهه ۳۰ بسیار شبیه زندگی مردم شوروی در همان سال‌ها بوده است. شما که غریبه نیستید، یک زندگی‌نامه خودنوشت است از دوران کودکی تا نوجوانی مرادی‌کرمانی که در یک روس‌تایر سیری شده است. مرادی‌کرمانی می‌گوید در این کتاب بیش از آنکه از خودش بنویسد از سختی‌های زندگی مردم آن روستا نوشته است.

نجنیم جا می‌مانیم و جاماندن، یعنی گم‌شدن در هزارتوی زیر زمین، زیرزمینی که باید ما را به جهان مردگان برساند. به گورستان مشاهیر مسکو که مقبره چخوف، گوگول، بولگاکف، مایاکوفسکی، آیزنشتاین، شوستاکوویچ، ابوالقاسم لاهوتی و بسیاری آدم‌های دیگر آن جاست. اولین مقبره آشنایی که شناسایی می‌شود متعلق به شاعر ایرانی، ابوالقاسم لاهوتی، است. گرد مزار لاهوتی که نقش برجسته تصویر شاعر هم بر آن حک شده، عده‌ای توریست ایرانی جمع شده‌اند. توریست‌ها مرادی‌کرمانی و کزازی را می‌شناسند و شروع می‌کنند تندوتند عکس‌گرفتن. از دکتر کزازی می‌خواهند چند کلمه‌ای هم در باب لاهوتی صحبت کند. او هم مقابل مزار لاهوتی می‌ایستد و راجع به لاهوتی مفصل حرف می‌زند. ظهر در نمایشگاه، نشست ادبیات معاصر ایران و برنامه رونمایی ترجمه روسی کتاب «شما که غریبه نیستید» هوشنگ مرادی‌کرمانی است و تا ظهر هم وقت زیادی نمانده. باید زود قبرهای معمراف را پیدا کنیم و برگردیم نمایشگاه. اما توریست‌هایی که دو نفر را از جمع ما شناسایی کرده‌اند دل نمی‌کنند و توقف‌مان پای مزار لاهوتی طولانی می‌شود. بعد می‌رویم به جست‌وجوی مشاهیر دیگر. روی بسیاری از قبرها مجسمه یا نقش برجسته فرد درگذشته هم هست؛ اما به جز مایاکوفسکی روی قبر هیچ‌کدام از مشاهیری که ما دنبال‌شان هستیم تصویر یا مجسمه‌ای از



علی شرقی

آنتوان چخوف همه‌جا هست. گوشه‌ای می‌ایستد و خاموش و با لب‌خندی محو و زندانه زندگی روزمره را تماشا می‌کند و منتظر است ببیند جدیت سفت و سخت کجا به طنز می‌یازد و همین است که طنز را گوئی به حرکت بازیگوشانه دستی که می‌خواهد مگسی را شکار کند از دل جدی‌ترین موقعیت‌های زندگی روزمره می‌گیرد. دست‌به‌کار مضمون کوک‌کردن می‌شود. چخوف را از خلال بسیاری هنرمندان دیگر هم می‌شود دید. خلیو مواقع زنجیره تئادعی‌ها دست‌آخر به او ختم می‌شود؛ مثلاً وقتی در گورستان مشاهیر مسکو، جایی که چخوف هم در گوشه‌ای از آن آرمیده، به قبری برمی‌خوری که مجسمه مرده توی قبر را با سگ‌دش بالای آن گذاشته‌اند و مرد نشسته و سیکار می‌کشد و سگ‌دش کمی آن طرف‌تر روی زمین چمپانه زده، یاد فیلم امبرتو دی‌پیکتوریا دسیکا می‌افتی که فیلمی به غایت چخوفی است. گورستان مشاهیر در جنوب غربی مسکو است. در روز دوم نمایشگاه کتاب، همراه هوشنگ مرادی‌کرمانی، میرجلال‌الدین کزازی، علی‌اصغر محمدخانی، آبتین کلکار و کودرز رشتیانی به آنجا می‌رویم. مترو مسکو وقار ادیبانه بر نمی‌دارد. اگر

یک اتفاق ساده

وزیر ارشاد و معنای تازه اعتدال



کیوان کتیریان

● ۱- چندروزی است دارم به این فکر می‌کنم که اگر سیدمحمدحسینی همچنان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود، آیا دلواپسان به این سادگی به خواست‌هایشان می‌رسیدند؟ آیا حسینی به این سادگی به خواسته‌های آنان تن می‌داد؟ به‌گمانم خیر. وزیر محترم ارشاد دولت یازدهم، اعتدال را در این‌بافتنه که در روزهای زوج باب دل آنها که به دولت اعتدال رأی داده‌اند سخن بگوید و در روزهای فرد به دلخواه هواداران دولت پیشین حرف بزند و عمل کند. لابد معتقد است براینده این دو رفتار اسمش می‌شود اعتدال! اما نتیجه این مثنی و منطق آن است که دلواپسان با روی پا انداخته‌اند، نه چک می‌زنند و نه چانه و بدون کمترین هزینه و زحمت و مسئولیت، به اهداف فرهنگی موردنظرشان - که قطعاً موردنظر مردم نیست و با وعده‌های دولت روحانی هم هم‌خوانی ندارد- دست می‌یابند. در این دو سال عملاً این اتفاق افتاده است.

۲- شورای‌عالی سینما کجاست؟ چه می‌کند؟ در این دو سال جلسه‌ای داشته یا نه؟ اساساً جایگاهش در تصمیم‌گیری‌ها و مناسبات کلان سینمایی امروز ما کجاست؟ مگر نه‌اینکه رئیس شورای‌عالی سینما رئیس‌جمهور است، پس چرا تاکنون این شورا با حضور رئیسش جلسه‌ای نداشته؟ این شورا که متشکل از افراد مؤثر سینماست این نمی‌توانست در بحران‌هایی که هرروز توسط دلواپسان در سینما به وجود می‌آید، مدیریت سینما را یاری کند؟ آیا اصولاً مدیریت سینما و حتی وزیر و رئیس‌جمهور تمایلی به وجود این شورا دارند؟ اگر دارند چرا از ظرفیت‌های قانونی آن استفاده‌ای نمی‌کنند؟ چرا لااقل از اعضای آن در حد همفکری برای گذر از نشیب‌های سینما بهره نمی‌برند؟ ماجرای شورای‌عالی سینما کمی عجیب است. نیست؟

۳- ایرج کریمی، آقای باشخصیت و باسواد سینمای ایران درگذشت. منتقدی بی‌حاشیه که جایگزین ندارد و فیلم‌سازی متفاوت که بی‌شک سینمای ایران جای خالی او را حس خواهد کرد. او روز جمعه در طبقه دوم مزار پرتو مهدی، مترجم و منتقد سینما- با رضایت خانواده مهدی- دفن شد. قطعه هنرمندان مدتی است پر شده و خاکسپاری هنرمندان مدنی است با مشکل مواجه است. اگر خانواده برخی هنرمندان درگذشته پیشین رضایت دهند، درگذشتگان جدید در طبقه دوم مزار آنان به خاک سپرده می‌شوند وگرنه مشکل به وجود می‌آید. اختصاص‌دادن فضای سبز کنار قطعه هنرمندان از سوی شهرداری می‌تواند این مشکل را لااقل تا ۱۵،۰۱۰ سال حل کند. دویارکردن این قطعه و اختصاص مکانی دیگر دور از محل فعلی نیز به‌گمانم شایسته نیست. شاید این تصمیم مناسب از سسوی شهردار تهران و شورای شهر، بتواند خیال نگران هنرمندان را آرام کند و این توقع زیادی نیست. کاش مسئولان همان‌قدر که در سخنانشان نسبت به هنرمندان اظهار ارادت می‌کنند، در عمل نیز این‌گونه رفتار کنند.

تماشاخانه

سمندریان و دورنمات

بار دیگر روی صحنه

● شرق: نمایش «ازدواج آقای می‌سی‌پی»، نوشته فردریش دورنمات و ترجمه زنده‌یاد حمید سمندریان به کارگردانی احسان فلاح‌پیشه از ۲۴ شهریور در سالن استاد ناظرزاده، مجموعه ایران‌شهر، به صحنه می‌رود. این نمایش نامه ۲۶ سال قبل و در سال ۶۸ توسط زنده‌یاد حمید سمندریان، با بازی هنرمندانی همچون هما روستا، رضا کیانیان، احمد آقاوو... روی صحنه رفت.

ادامه از صفحه ۹

تئاتر در موقعیت کمیک

باور بفرمایید کمدی فراتر از فارس و لودگی می‌تواند در جذب تماشاگر و اعتباریافتن هر اجرائی تأثیرگذار باشد. باید در تالارهایی منهای تالارهای مختص تئاتر آزاد که هذشان فقط سرگرم‌کردن تماشاگران است، فقط به‌دنبال ارائه انواع کمدی تأثیرگذار باشیم. اما به‌عنوان در حال پیشرفت هستیم و برای آنکه بهتر بتوانیم در این زمینه موفق باشیم باید تعهد و مسئولیت اجتماعی خودمان را بداییم. کمدی یک ضرورت اجتماعی و فارس بطالت محض است. ما نیازمند توجه و تفکر به مسائل اجتماعی‌مان هستیم پس نباید سوجدوانه و نفع‌طلبانه به بحران‌های موجود دامن بزنیم. این ضرورت اجتماعی است که در دام و بقای یک تئاتر سالم و فرهنگ‌ساز مؤثر و مفید واقع خواهد شد و نباید از این پرهیز از لودگی چشم‌پوشیم. زمانه ما نیازمند هنرمندان حقیقی و اصیل است که چون روشنفکران آگاه و متعهد در حل‌وفصل بحران‌های اجتماعی کوشش می‌کنند!